



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۰۶/۲۴/۲۰۲۲

محمد صالح گردش

اشتهار شعر و شهر حافظ در زمان حیاتش

قسمت اول

امیر تیمور گورکانی زمانی که فرمانده قشون امیر یاخماق (امیر آن زمان سمرقند) بود، بعد از انجام یک عملیات نظامی، وقتی از سرزمین قبايل «قرمختائی» میگذشت چشمش به یک دختر جوان می افتد، دل در گروش میگذارد و عاشقش می شود و در همان دم به یاد شعر «شمس الدین محمد شیرازی» (حافظ می افتد که گفته بود:

مرا عشق سیه چشمان زدل بیرون خواهد شد - قضای آسمان است این و دیگرگون خواهد شد.

آن دوشیزه، اولین زن عقدی امیر تیمور و مادر جهانگیر، شیخ عمر و میرانشاه بوده است. ر.ک: (منم تیمور جهانگشا. صص ۱۸-۱۹) به احتمال زیاد امیر تیمور در آن زمان ۱۸ یا ۱۹ سال داشته است، زیرا مدتی بعد تر یعنی در سال ۷۵۶ مطابق ۱۳۵۵ میلادی امیر یاخماق در نتیجه مریضی استسقا یا مرض قند جهان هستی را وداع میگوید و بعد از یک سری حوادث، امارت سمرقند به دست امیر تیمور می افتد. ر.ک (همان اثر صص ۲۶-۲۰) در همان سال یعنی ۷۵۶ امیر تیمور ۲۰ سله بوده، زیرا در جای دیگر با یاد کرد یکی از رویدادهای دوران جوانی اش می افزاید که در سال ۷۵۷ هـ، ۲۱ سال داشته است. ر.ک: (همان اثر، صص ۳۶۵) بنابراین همان گونه که تیمور از بچه گی و نوجوانی، «مثنوی معنوی» اثر مشهور «مولانا جلال الدین محمد رومی» و «گلشن راز» اثر «شیخ محمود شبستری» را خوانده بود، (همان اثر، صص ۱۱) با غزلیات عاشقانه و عارفانه حافظ نیز مأنوس بوده است. بیت فوق، مطلع یکی از غزلیات حافظ است و آن غزل در دیوان حافظ که بر اساس نسخه خلخالی و مقابله با نسخه بادلیان و مطابقت با هشت نسخه مؤثق چاپی تدوین گردیده از مطلع تا پایان چنین ثبت گردیده است:

مرا مهر سیه چشمان زسر بیرون خواهد شد - قضای آسمان است این و دیگرگون خواهد شد
رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت - مگر آه سحر خیزان سوی گردون خواهد شد
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند - هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون خواهد شد
خدا را محتسب ما را به آواز دف و نی بخش - که ساز شرع ازین افسانه بی قانون خواهد شد
مجال من همین باشد که پنهان عشق او ورزم - کنار و بوس آغوشش چه گویم چون خواهد شد
شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی - دلا کی به شود کارش اگر اکنون خواهد شد
مشو ای دیده نقش غم ز لوح سینه حافظ - که زخم تیغ دلدارست و رنگ خون خواهد شد.

بیت مذکور که مطلع غزل فوق است در تمام نسخ بی هیچ تفاوتی همین گونه ثبت گردیده است، با آن که در چند بیت دیگر این غزل، فرق هایی در نسخ موجود است. اگر این بیت حافظ را از نوشته امیر تیمور با مقایسه دیوان حافظ به اساس نسخه خلخالی در نظر بگیریم، تفاوت در مصرع نخست در دو کلمه و آن کلماتی اند که «عشق» به جای «مهر» و «دل» به جای «سر» آمده است و این هم مؤید سخن هایی در مورد خود حافظ می تواند باشد که او به طور متداوم اشعارش را دست کاری می کرده و در هر فرصتی به آرایش و پیرایش کلامش می پرداخته است. این غزل نیز چون بعضی اشعار دیگرش برای شاعر معضله آفرین بوده است، که در زیر از آن یاد خواهیم کرد.

تیمور با آن همه بی رحمی های که با دشمنان ش در میدان های جنگ و متارکه داشت، حُسن خاطر علما و دانش مندان روزگارش را رعایت می نمود و آزار و اذیتی به آن ها روا نمی داشت. تیمور این عمل نیکش را به هدایت های غیبی و توصیه هایی که در یکی از خواب هایش به او شده بود، موکول می نماید. امیر تیمور گورکانی با وجود تعصبات مذهبی داشته اش و با آن که حافظ شیرازی را مُرتد می پنداشت، با وی خشونت نکرد. خود وی در باره می نویسد:

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنېنت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

«وقتی وارد شیراز شدم دستور دادم که شمس‌الدین محمد را نزد من بیاورند تا وی را ببینم ساعتی دیگر پیر مردی را نزد من آوردند که قدری خمیده بود و مشاهده کردم که از یک چشم او آب فرو می‌ریزد از وی پرسیدم که آیا شمس‌الدین محمد شیرازی تو هستی؟ پیر مرد جواب داد بلی ای امیر جهانگشا. گفتم تو در یکی از غزل‌های خود گفته‌ای:

خدایا محتسب ما را به آواز دف و نی بخش - که ساز شرع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد.
شاعر شیرازی گفت ای امیر جهانگشا من این شعر را سروده‌ام. گفتم آیا تو نمی‌دانستی که این شعر توهینی بزرگ نسبت بدین می‌باشد. پیر مرد گفت من قصد توهین نداشته‌ام و منظورم در این شعر از (افسانه) همانا آواز دف و نی است و خواستم بگویم که آواز دف و نی بی‌اهمیت‌تر از آن است که بتواند در ارکان دین تزلزلی بوجود بیاورد.
گفتم این طور نیست و در این شعر، قصد توهین تو، روشن است. آن‌گاه از او پرسیدم که آیا میل داری سمرقند و بخارا را که در اشعار خود از آن‌ها یاد کرده‌ای ببینی؟ شاعر شیرازی گفت ای امیر جهانگشا اگر جوان بودم میل داشتم سمرقند و بخارا را ببینم ولی چون پیر شده‌ام می‌دانم که اگر عزم سفر کنم به مقصد نخواهم رسید و در راه خواهم مرد یا این‌که موفق به بازگشت به شیراز نخواهم شد گفتم ای شمس‌الدین محمد، تو جز شیراز جایی را ندیده‌ای تو تصور می‌کنی که زیباتر از شیراز جایی وجود ندارد در صورتی‌که شیراز تو، در قبال سمرقند من شهر کوچک و بی‌اهمیتی بیش نیست.» (همان اثر. ص ۳۲)

در این‌جا قابل یاد کرد می‌دانم که حافظ در زمان حیاتش توسط دیگرانی غیر از تیمور نیز متهم به ارتداد گردیده بود. مثلاً در ارتباط این بیتش در زمان شاه شجاع به نقل از تاریخ ادبیات ایران:

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد - وای اگر از پی امروز بود فردائی.
چون حافظ دانست که آن را وسیلهٔ تهمت کفر و ارتداد شناخته اند؛ چه شک در وقوع روز قیامت کفر است. وی با کمال اضطراب خاطر بنزد مولانا «زین الدین ابوبکر تابیدی» که در آنوقت بعزم سفر حج به شیراز رسیده بود رفته و از علاج کار خود خواست. مولانا به خواجه گفت که: بی‌تی دیگر در آن غزل درج باید کرد و آن بیت را بطریق نقل قول از دیگران روایت باید نمود، تا بنا بقاعده «نقل کفر کفر نیست» او را مجال عذری باشد. حافظ قول وی را بکار بسته و این بیت بگفت، و مقدم بر مقطع غزل درج فرمود: «این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت / بر در میکده ای با دف و نی ترسائی» پس چون حافظ را بگناه ارتداد و ارتیاب در امر معاد متهم ساختند، به بیت دوم استناد کرد و گفت که: وی گویندهٔ آن سخن نمی‌باشد و اگر ترسائی چنین کلام گفته باشد، بر او حرجی نیست. ر. ک: (تاریخ ادبیات ایران. از سعدی تا جامی ص ۳۷۶) در ادامهٔ همان صحبت، تیمور به وصف سمرقند پرداخته و زیبایی‌های آن شهر را با مقایسه به شیراز به حافظ بازگو می‌نماید، اما حافظ بنا به دلایلی از رفتن ابا و می‌ورزد. تیمور در همان‌جا در بارهٔ حافظ یادآور می‌گردد با این‌که به نظر من مردی مرتدی بود گفتم هزار دینار زر به او بدهند تا این‌که با خوشی زندگی نماید.
به نظر می‌رسد، حافظ بعد از ملاقات با تیمور و انتقاداتی که در مورد از تیمور شنیده بود، غزلی را که یک بیت آن را در زیر می‌آورم سروده باشد:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست - که آبروی شریعت بدین قدر نرود
شاید حافظ بنا به دلایلی که گفته شد از رفتن به سرزمین ترکان ابا و ورزیده باشد، در حالی که او در ایام جوانی بسیار مشتاق دیدن و رفتن به آن بلاد بوده است طوری که در بی‌تی گوید:

حافظ چو ترک غمزه ترکان نمی‌کني - دانی کجاست جاي تو خوارزم یا خجند
از گفت‌گو میان تیمور و حضرت حافظ که در بالا از اثر امیر تیمور گورکانی تذکر رفت این موضوع به حقیقت می‌گراید که تیمور سال‌ها قبل از دیدن حافظ، او را از طریق اشعارش می‌شناخته و آوازهٔ شهرت او بالوسيله غزلیاتش به سمع او رسیده بوده است. قسمی که از آن مباحثه برمی‌آید، سرخ و مایه‌ی بحث فوق میان تیمور و رند شیرازی بر سر بیت مشهوری که مطلع یکی از غزلیاتش است، خواهد بود و آن بیت این است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را - به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
سال‌ها پیش در یکی از کتبی که عنوانش به خاطر من نیست، ولی آن موضوع را کاملاً به یاد دارم، خوانده بودم که وقتی تیمور، حافظ را در شیراز ملاقات نمود، به وی گفته بود که، تو به کدام حق و صلاحیت دو شهر بزرگ و زیبای سرزمین مرا به خال هندوی یارت بخشیده‌ای؟ رند شیرازی در دم جواب می‌دهد که از دست همین حاتم بخشی هایش بوده که چنان درویش و فقیر گردیده است.

به روایت دیگر، حافظ به جواب گفته است: ای امیر، این بیت را دیگران دست زده اند و اصل آن چنین است:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را - بهخال هندویش بخشم دو من قند و سی خرما را .
اما با توجه به سستی کلام و ضعف بار اندیشه که در مصرع دوم بیت بالا دیده می‌شود، نمی‌توان باور کرد که حافظ به جواب تیمور آن را ارائه داشته باشد و واقعیت امر را می‌توان در جواب اول دریافت. دلیل جرأت و بی‌ترسی حافظ در جواب اول در برابر تیمور را می‌توان به بینش‌های فلسفی او مربوط کرد چنان‌که در نزد حضرت حافظ، مرگ و زندگی دو نقطه مقابل هم نبوده و یا با این طرز بینش‌اش: «من نیز دل به باد دهم هرچه باد باد.» در برابر تیمور با بی‌ترسی چنان جوابی ارائه داشته باشد. دلیل دیگری چنان جواب رندانه و صریح، این هم بوده می‌تواند که حاکم آن وقت شیراز، بی‌جنگ و مقاومت و به‌اساس اخذ تعهد معافیت اهل شیراز از دم تیغ تیمور، دروازه‌های شهر را به‌روی لشکر تیمور گشود. پس حضرت حافظ با آگهی از مصونیت جانی‌اش و قولی که تیمور به مردم شیراز داده بود، با جرئت اما مؤدبانه، طوری‌که در ادای بیانش ملاحظت مزاح هم موجود بوده به تیمور گفته است که از دست همین حاتم بخشی‌هایم بود که چنین درویش و فقیر گردیده‌ام. تیمور چنان سؤال و جواب شفته‌اش را با حافظ، در اثرش که رویدادها و اتفاقات مهم دوران زندگی‌اش را بسیار مختصر و گذرا نوشته، نیاورده است. اما طوری‌که از موضوع گفت‌گویی آن‌دو در آن اثر پیداست، شاید آگاهی امیر تیمور از عدم سفر حافظ به‌خارج از محدوده شیراز مأخذ از بیت زیر بوده باشد:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر - نسیم باد مصلاً و آب رکناباد.

همان‌ست که تیمور، حافظ را دعوت به رفتن سمرقند و بخارا می‌نماید تا حافظ با دیدار از دو شهر زیبای آن روز بدانند که سمرقند و بخارا چه اندازه از شیراز آن روزگار، زیباتر بوده‌اند. و باز از این‌که حافظ از رفتن به آن دوشهر، بنا به دلایل ضعف و پیری ابا می‌ورزد، تیمور در آن گفت‌گو از زیبایی‌های سمرقند سخن به میان می‌آورد و در حقیقت رندانه خواسته است به نحوی به حافظ بفهماند که وی دو شهر او را که در آن زمان دو نگین زیبای روی زمین بوده‌اند، چه قدر بی‌اهمیت دانسته و ارزان فروخته است.

لازم می‌دانم تا در این‌جا داستان تسخیر شیراز به دست تیمور که در آن رویدادها یک بیت حافظ به‌طور مستقیم و بیت دیگرش به‌طور غیر مستقیم، پادرمیانی دارد را از اثر «منم تیمور جهانگشا» بیآورم:

«هنگام نماز عصر بود، من به شیراز رسیدم و مشاهده کردم که دروازه بسته است و عده‌ای بالای حصار هستند. به منادی گفتم ندا در دهد و بگوید که حاکم شیراز بالای حصار بیاید و با من صحبت کند. منادی ندا در داد و حاکم شیراز بالای حصار آمد و من بعد از این که مطمئن شدم که او حکمران شیراز است گفتم سلطان منصور مظفری شکست خورد، و سردارانش او را رها کردند و گریختند و قشونش از بین رفت و خود سلطان منصور اسیر من گردید. آنگاه سلطان اسیر را به حاکم نشان دادم و او سلطان منصور را شناخت.

سپس گفتم ادامه مقاومت تو در شهر بدون فایده است زیرا می‌دانم که در شیراز قشونی وجود ندارد که تو بتوانی بدان وسیله پایداری کنی. اگر قصد جنگ داشته باشی چون قشون ناداری حداکثر یک یا دو روز پایداری خواهی کرد و من بعد از تصرف شهر. تو را خواهم کشت و سکنه شهر را از دم تیغ خواهم کشید. ولی اگر دروازه‌ها را بدون جنگ بگشائی. جان و مال و زن‌های سکنه شهر مصون خواهند بود و کسی متعرض شما نخواهد گردید زیرا من نیامده‌ام که با شیرازی‌ها بجنگم و این شهر را غارت و ویران کنم من از آغاز جوانی اشعار شعرای شیراز را می‌خوانم و چون خود اهل فضل هستم فضلی شیراز را محترم می‌شمарم و نمی‌خواهم از من آسیبی به‌آنها رسد. من فقط برای تنبیه سلطان شما قشون به‌فارس کشیدم و او را شکست دادم و دستگیر کردم و اگر بدون جنگ دروازه‌های شهر را بگشائی چندی در این‌جا به‌سر خواهم برد و پس از این که قشونم رفع خستگی کرد از شیراز خواهم رفت.

حاکم شهر گفت هم اکنون دروازه‌ها را خواهم گشود و خود به‌استقبال خواهم شتافت. حدس من درست درآمد و حاکم شهر، وقتی فهمید که سلطان منصور دستگیر گردیده و دیگر امیدی به تجدید سلطنت او نیست تسلیم شد. اندکی بعد، تمام دروازه‌ها را گشودند و حاکم شهر در حالی که کتابی بزرگ در دست داشت و عده‌ای از وجوه اهالی شهر در قفایش بودند به‌استقبال من آمد و با صدای بلند این شعر را خواند:

رواق منظر چشم من آشیانه تو است - کرم نما و فرود آ که خانه خانه تو است.

گفتم آیا این شعر از شمس‌الدین حافظ نیست. حاکم گفت چرا ای امیر. (همان اثر. صص ۲۰۰-۱۹۹).

امیر تیمور در اثنای مصاف و پیکار با سلطان منصور و لشکرش در دشت «پاتیل» به «نظام‌الدین» وقایع نگارش از آن‌جا که او را مستوجب پاداش می‌دانست، گفته بود: «چون می‌دانم که دختران سیاه‌چشم شیرازی را می‌پسندی بعد از این که وارد شیراز شدیم من تو را مخیر می‌کنم که ده تن از دختران سیاه‌چشم شیرازی را تصاحب کنی. نظام‌الدین گفت ای امیر،

من سالخورده هستم و ده دختر جوان شیرازی برای من زیاد است. جواب دادم که من حداکثر را گفتم و اختیار حداقل با تو است.»

وقتی تیمور پیروزمندانه به شیراز وارد می‌گردد بعد از انجام یک سری کارهای مهم، وقایع نگار خود نظام الدین را احضار می‌کند و به‌وی می‌گوید چند دختر می‌خواهی و نظام‌الدین به یک دختر اکتفاء می‌کند و امیر تیمور یک دختر شیرازی را در بدل دو هزار دینار زر به او می‌خرد. (همان اثر صص ۲۰۳-۱۹۷)

در این حکایت چند مورد قابل تعمق است، نخست این‌که وقتی حاکم شیراز با بزرگان آن شهر به استقبال تیمور می‌آید، بی‌نی از حافظ را در مقدمش می‌خواند. به‌راستی‌که در چنان موقع، هیچ سخنی مناسب‌تر از آن سخن و گفته نمی‌توانست باشد و طوری‌که معلوم شد، امیر تیمور سراینده بیت را می‌شناخته و آن بیت را از پیش خوانده و یا شنیده بوده‌است چنان‌که به‌حاکم شیراز گفته است که، از عنفوان جوانی اشعار شعرای شیرازی را می‌خوانده و به اهل فضل و دانش شیراز احترام قائل است.

پایان